

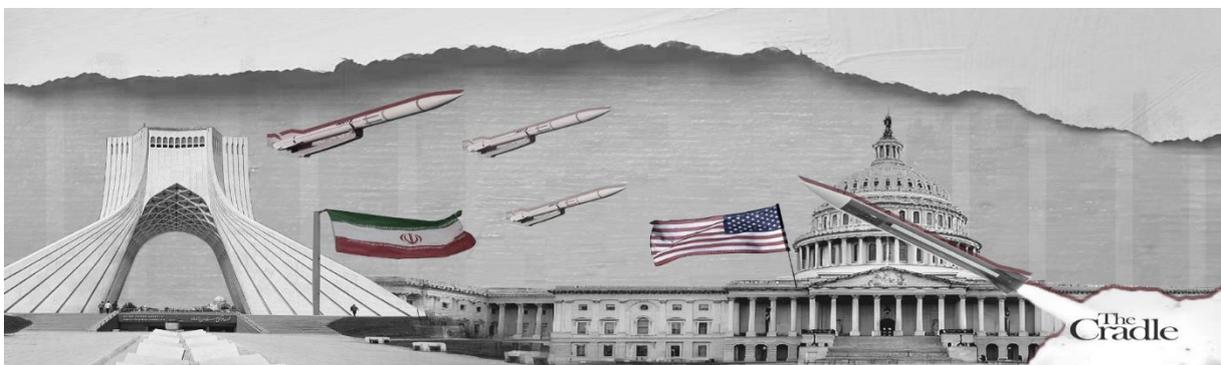
نویسنده: عباس علی زین «Abbas Al-Zein» .
منبع و تاریخ نشر: کریدل «2025-06-10» .
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل» .

اهرم فشار: چگونه ایالات متحده و ایران از مذاکرات به عنوان سلاح استفاده می‌کنند.

Pressure leverage: How the US and Iran weaponize negotiations

واشنگتن و تهران صرفاً مذاکره نمی‌کنند - آنها از ابزارهای اجبار برای دیکته کردن شرایط نظم منطقه‌ای استفاده می‌کنند. درک ابزارهایی که هر طرف به میز مذاکره می‌آورد، کلید درک خطرات است.

Washington and Tehran are not simply negotiating – they are employing instruments of coercion to dictate the terms of regional order. Understanding the tools each side brings to the table is key to understanding the stakes.



عکاسی توسط کریدل

سوال امروز این نیست که آیا واشنگتن و تهران به توافق هسته‌ای خواهند رسید یا وارد جنگ آشکار میشوند. بلکه این است که چگونه هر دو از توهم دیپلماسی برای تشدید و کاهش رویارویی استفاده می‌کنند. در حالی که غزه زیر بمب‌های اسرائیل می‌سوزد و

قدرت‌های غربی برای محافظت از منافع خود تقلا می‌کنند، مذاکرات ایالات متحده و ایران به میدان نبردی برای شکل دادن به آینده منطقه از طریق فشار، نه سازش، تبدیل شده است.

این موضوع مربوط به سانتریفیوژها و بازرسان نیست. در معرض خطر، خود قواعد تعامل در غرب آسیا هستند - قواعدی که تهران به دنبال تغییر شکل آنها از طریق اتحادهای فزاینده با گروه‌های مقاومت است و واشنگتن به دنبال حفظ آنها از طریق نفوذ نظامی، مالی و سیاسی خود در بخش‌های مختلف منطقه است.

پیوندهای جمهوری اسلامی با جنبش‌های مقاومت فلسطین، لبنان، عراق و یمن، موضع بازدارندگی رو به رشد آن و مرکزیت آن در محور مقاومت، همگی مطرح هستند. نقش تل‌آویو به عنوان ابزاری برای تجاوز ایالات متحده در منطقه نیز مطرح است.

در همین حال، ایالات متحده در انزوا مذاکره نمی‌کند، بلکه از موضعی عمیقاً درگیر عملیات نظامی اسرائیل و دکترین جنگ منطقه‌ای در حال گسترش است. همسویی آشکار ترامپ با تل‌آویو و تلاش برای تسلط بی‌رقیب بر مسیرهای انرژی و تجارت، همچنان پس‌زمینه این مذاکرات است. حضور واشنگتن در میز مذاکره، از تلاش گسترده‌تر آن برای تقویت هژمونی غرب با کاهش نفوذ ایران جدایی‌ناپذیر است.

این مذاکره‌ای بین افراد برابر که به دنبال زمینه مشترک هستند، نیست. این رقابتی بر سر قابلیت‌های قهری است که در آن تهدیدها، تحریم‌ها و تشدید تنش‌های نیابتی نه برای رسیدن به صلح، بلکه برای تسلیم شدن به کار گرفته می‌شوند. این فرآیند، اگر شایسته این نام باشد، نوعی باج‌گیری استراتژیک است که در لباس دیپلماسی پوشیده شده است - رقصی شکننده از تهدیدهایی که در لباس مذاکره ظاهر می‌شوند.

تهدیدهای ایالات متحده در لباس دیپلماسی

از دیدگاه واشنگتن، ایران در حال حاضر آسیب‌پذیر است؛ بنا بر این، مذاکرات کانالی عملی‌تر برای اعمال فشار بر تهران است. پس از سال‌ها فرسایش اقتصادی، ناآرامی‌های داخلی و انزوای ژئوپلیتیکی، سیاست‌گذاران آمریکایی معتقدند که می‌توان تهران را به سمت امتیازدهی در مورد برنامه هسته‌ای، روابطش با محور مقاومت و نفوذ دیرینه‌اش در مبارزه فلسطین سوق داد. اما زبان مذاکره ایالات متحده سازش نیست؛ بلکه یک تهدید پیشگیرانه است. کل معماری دیپلماسی ایالات متحده با ایران به این مفهوم وابسته است که فشار نتیجه می‌دهد. این یک نوآوری دیپلماتیک نیست، بلکه تداوم سنت هژمونیک واشنگتن در منطقه است.

وقتی ترامپ به بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، در مورد حمله به ایران برای حفظ کانال‌های دیپلماتیک «هشدار» داد، تهران از این مفهوم ضمنی غافل نشد: اگر مذاکرات شکست بخورد، اسرائیل آزاد خواهد شد. تل‌آویو، در این چارچوب، یک بازیگر

سرکش نیست، بلکه یک ابزار فشار آمریکا است - امتداد قدرت ایالات متحده که در انکار موجه پنهان شده است.

غزه نیز به سلاح تبدیل شده است. حمایت همه جانبه واشنگتن از جنایات جنگی اسرائیل این پیام را ارسال می‌کند: کاهش تنش مشروط به عقب‌نشینی ایران است. حتی تحولات دیپلماتیک - مانند آتش‌بس پیشنهادی حماس - از طریق این لنز فشار فیلتر می‌شوند و به تهران نشان می‌دهند که هر مسیری برای آرامش مستلزم امتیازات ایران در جای دیگر است.

در لبنان، ایالات متحده از مدیریت تشدید تنش به فعال کردن آن تغییر جهت داده است. تایید اخیر واشنگتن از حملات هوایی اسرائیل در حومه جنوبی بیروت، سابقه جدیدی را نشان می‌دهد: تجاوز از پیش تایید شده. این بازدارندگی نیست. این تشدید تنش به عنوان مذاکره است که از جبهه لبنان به عنوان پیام قهری در گفتگوی غیرمستقیم واشنگتن با تهران استفاده می‌کند.

تحریم‌ها همچنان قدرتمندترین چماق اقتصادی واشنگتن هستند که اکنون با تهدید "اسنپ بک" اروپایی تقویت شده‌اند. اما ایران روشن کرده است که هرگونه قطعنامه خصمانه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) - صرف نظر از اینکه چقدر اروپایی باشد - به عنوان یک اقدام آمریکایی تلقی می‌شود و با عواقب مستقیمی روبرو خواهد شد. تهران هشدار داده است که سیاسی کردن روند آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، کل مسیر مذاکرات را به خطر می‌اندازد و احتمالاً باعث خروج کامل ایران از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) می‌شود.

منابع سیاسی به المیادین گفتند: "پاسخ آن به هرگونه تشدید تنش از سوی آژانس، تأثیر مستقیمی بر روند مذاکرات غیرمستقیم جاری خواهد داشت." و تأکید کردند که ایران "استفاده از تصمیمات فنی به عنوان ابزار فشار سیاسی" را نخواهد پذیرفت.

استراتژی ایالات متحده، فشار نظامی، اقتصادی و روانی را در یک ماتریس واحد در هم می‌آمیزد. هر تغییر سیاست به گونه‌ای تنظیم می‌شود که هزینه‌های تهران را افزایش دهد و در عین حال انعطاف‌پذیری استراتژیک واشنگتن را حفظ کند. هدف، گفتگو برای صلح نیست، بلکه تسلیم از طریق فرسایش است.

اهرم فشار متقابل ایران

ایران نه به عنوان یک کشور متضرر، بلکه به عنوان نیرویی که بر محاسبه فشار تسلط دارد، وارد این مذاکرات می‌شود. این کشور هیچ توهمی در مورد نیت ایالات متحده ندارد و کارت‌های خود را با دقت تاکتیکی به کار می‌گیرد. رویکرد تهران ریشه در انعطاف‌پذیری و عدم تقارن دارد - شناختی که قدرت آن نه در برابری، بلکه در توانایی تحمیل هزینه بر دشمنانش از طریق ابزارهای غیرمتعارف است.

تهران هشدار می‌دهد که هرگونه حمله اسرائیل یا ایالات متحده، نه به عنوان یک تحریک، بلکه به عنوان امتداد منطقی آسیب‌پذیری ایالات متحده، باعث فوران در سراسر منطقه خواهد شد. پایگاه‌های نظامی ایالات متحده در خلیج فارس، حضور دریایی در نقاط کلیدی دریایی و اتکا به جریان‌های انرژی بی‌وقفه، همگی مزایای نامتقارنی را برای ایران فراهم می‌کنند.

وقتی صحبت از اسرائیل می‌شود، ایران نه تنها به صورت لفاظی، نشانه‌ای از سرکشی است. تهدیدات آن استراتژیک است و با هدف تغییر معادله بازدارندگی بنیادی انجام می‌شود. تهران علناً از رهگیری انبوهی از اطلاعات در مورد تأسیسات نظامی و هسته‌ای اسرائیل خبر داده است - اطلاعاتی که می‌تواند انتقام‌های آینده را تنظیم کند. این ژست گرفتن نیست. این یک دکتترین است.

به همان اندازه حیاتی است که ایران غزه و لبنان را نه به عنوان مسئولیت، بلکه به عنوان خطوط مقدم مبارزه مشترک، ترسیم کند. در حالی که واشنگتن آنها را ابزار فشار می‌داند، تهران آنها را عرصه مقاومت می‌بیند. هرگونه تلاش ایالات متحده برای بهره‌برداری از این جبهه‌ها، خطر تبدیل آنها به خواسته‌های سیاسی را به همراه دارد: مهار تل‌آویو، یا فروپاشی مذاکرات.

دکتترین مقاومت لایه‌ای ایران از شبکه‌ای از مشارکت‌های منطقه‌ای برای گسترش بازدارندگی فراتر از مرزهای خود استفاده می‌کند. چه از طریق آمادگی حزب‌الله در جبهه لبنان و چه از طریق گسترش دسترسی استراتژیک نیروهای مسلح متحد انصارالله یمن در دریای سرخ، تهران نشان می‌دهد که تشدید تنش در هر کجا می‌تواند عواقبی را در همه جا به دنبال داشته باشد.

پرونده هسته‌ای همچنان کارت نهایی ایران است. اگرچه اصرار دارد که این برنامه صلح‌آمیز است و از نظر دکتترین به یک فتوای مذهبی وابسته است، تهران شروع به اظهار این نکته کرده است که تهدیدات وجودی می‌تواند باعث تغییر دکتترین شود. اگر دیپلماسی به یک تله تبدیل شود، غنی‌سازی ممکن است از یک ابزار چانه‌زنی به یک چتر بازدارنده تبدیل شود.

قدرت‌نمایی ایران همچنین از ادغام آن در یک بلوک در حال تغییر اوراسیا ناشی می‌شود. روابط استراتژیک با روسیه و چین - که هر دو خود تحت فشار تحریم هستند - یک قطب حمایتی جایگزین ایجاد می‌کند و وابستگی تهران به سیستم‌های اقتصادی غرب را کاهش می‌دهد. این چرخش به سمت شرق صرفاً تاکتیکی نیست، بلکه وجودی است و ایران را به عنوان یک گره کلیدی در نظم چندقطبی در حال ظهور قرار می‌دهد.

علاوه بر این، نفوذ ایران بر بازیگران غیردولتی - از حزب‌الله گرفته تا واحدهای بسیج مردمی (PMU) در عراق - به آن یک مزیت منحصر به فرد می‌دهد: توانایی فعال

کردن نقاط فشار بدون عبور از آستانه‌هایی که باعث جنگ آشکار می‌شوند. این پویایی به تهران اجازه می‌دهد تا خطوط قرمز را در عین حفظ انکار، ابلاغ کند.

مذاکره یا رویارویی مدیریت‌شده؟

آنچه شاهد آن هستیم دیپلماسی به معنای سنتی نیست، بلکه دوئلی از بازدارندگی است. واشنگتن از طریق اسرائیل و اجبار اقتصادی در حال اجرای «بازدارندگی نیابتی» است، در حالی که تهران از بازدارندگی انعطاف‌پذیر استفاده می‌کند: نشان دادن تشدید تنش بدون بستن درهای مذاکره.

هر طرف محاسبه می‌کند که مذاکره ارزان‌تر از جنگ است، اما تنها در صورتی که شرایط، قدرت نسبی آن را منعکس کند. هیچ اعتمادی وجود ندارد. فقط تحلیل هزینه-فایده. مذاکرات حاصل، بیشتر شبیه یک بن‌بست است تا یک فرآیند حل و فصل، و خطوط قرمز متقابل از طریق تهدیدهای ضمنی اعمال می‌شوند تا درک متقابل. اما ابزارهای قهری در خلأ عمل نمی‌کنند. نسل‌کشی در غزه، که توسط ایالات متحده انجام شد، به یک گسست اخلاقی و استراتژیک تبدیل شده است. در حالی که متحدان ایران با تأیید ایالات متحده قتل عام می‌شوند، هیچ توافقی نمی‌تواند حاصل شود. و واشنگتن، با وجود تمام ژست‌هایش، همچنان تمایلی به مهار تشدید تنش توسط اسرائیل ندارد و اعتبار مذاکراتی خود را تضعیف می‌کند.

دیپلماسی و جنگ غیرقابل تشخیص شده‌اند. از ابزارهای یکسانی - موشک‌ها، تحریم‌ها، شبه‌نظامیان، رسانه‌ها - هم برای مذاکره و هم برای تهدید استفاده می‌شود. هر توافقی، در صورت دستیابی، از اجماع حاصل نمی‌شود، بلکه از یک تعادل موقت نیرو حاصل می‌شود. و حتی در آن صورت، ممکن است فقط به عنوان مکثی قبل از نبرد بعدی عمل کن

درس روشن است: در این مرحله از روابط ایالات متحده و ایران، مذاکره واقعی درباره غنی‌سازی اورانیوم یا بازرسی‌ها نیست بلکه درباره این است که چه کسی می‌تواند موازنه قدرت منطقه‌ای را بدون برهم زدن آن تغییر دهد، و از کدام ابزارهای اجبار می‌توان بدون ایجاد فاجعه استفاده کرد

تا زمانی که این موازنه برقرار نشود، هر دور از مذاکرات در سایه موشک‌ها، هر حرکت دیپلماسی با پشتیبانی قایق‌های توپدار و هر زمزمه صلحی در سایه منطق فشار قرار خواهد گرفت.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

عباس نویسنده سیاسی لبنانی در شبکه رسانه‌ای المیادین است و در حوزه ژئوپلیتیک و امنیت بین‌الملل تخصص دارد. آثار او همچنین به بررسی منابع انرژی جهانی، زنجیره‌های تأمین و پویایی امنیت انرژی می‌پردازد.

----- **با تقدیم احترامات** «2025-06-15»

.....